

مصطفی سیاسی

دکتری پژوهش هنر، دانشگاه اصفهان

۲۲

تأملی بر ظرفیت‌های تمدنی هنر اسلامی





چکیده:

لحاظ و توجه نکردن به عینیت و شرایط اجتماعی جدید پس از انقلاب اسلامی به مثابه متغیری مهم در کم و کیف مطالعات هنر اسلامی از موانع جدی تحول و تکامل نظری در هنر است. رویکرد تمدنی به هنر در میان سایر رویکردها به هنر اسلامی، در بچه‌ای نو به هنر و ظرفیت‌های آن خواهد گشود؛ چراکه رویکرد شامل نحوه مواجهه و استنتاج یک موضوع است که در میزان شکوفایی و نتایج حاصل، خود را نشان می‌دهد. رویکرد تمدنی به هنر اسلامی ملازم با ایجاد فهم تمدنی از هنر و امتداد محتوای یک تفکر و فرهنگ تا مقیاس تمدن است. در رویکرد تمدنی و فهم تمدنی از هنر اسلامی سه ظرفیت به طور جدی به میدان تکمیل پروژه تمدن اسلامی می‌آیند. اول ماندگاری هنر است. ماندگاری اولین ظرفیتی است که هنر به کالبد تمدن اسلامی تزریق می‌کند. از آن جاکه تمدن، ساحت استقرار و تثبیت عینی فرهنگ و محتوای اسلام است، هنر به بهترین نحوی این کار را صورت می‌دهد؛ چراکه کارویژه ذاتی هنر تنزل محتوا و حقایق به رتبه حس و عینیت بوده و با توجه به انضمام هنرمند مسلمان به مرتبه‌ای از حقیقت و غایت جامعه، ماندگاری تمدن اسلامی تضمین می‌شود. دومین ظرفیت هنر تجسم و تعین کمال انسانی و تمدنی در جامعه اسلامی است. هنر از آن جهت که ماهیتی انضمامی دارد، شئون و نیازهای مادی حیات را با عالم غیب پیوند می‌دهد. این امر یعنی هنر به واسطه پیوند غیب و ماده، تمدن و لوازم آن را مستعد سلوک انسانی می‌کند، به طوری که تمدن در کلیت خود ظرف و مسیر سلوک دینی مسلمین می‌گردد. ماندگاری هنر اسلامی حرکت عرضی تمدن است و کمال هنر حرکت طولی و صعودی آن را تأمین می‌کند. سومین ظرفیت هنر اسلامی برای تمدن اسلامی، دمیدن روح وحدت و انسجام در کالبد تمدن اسلامی است. هنر از آن جاکه معلول پیوستگی و انس هنرمند با هستی واحد است، به طور طبیعی مجرای انتقال یک پارچگی و وحدانیت هستی در آثار هنری شامل معماری، شعر، صنایع مختلف و... بوده تا جایی که وحدت روح هنر و تمدن اسلامی می‌باشد که از توحید نشأت می‌گیرد. ماندگاری و کمال به سان تار و پود فرشی هستند که وحدت طرح آن است.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، هنر اسلامی، فرهنگ، تمدن اسلامی، کمال، ماندگاری و وحدت.

مقدمه

هنر در ساحت انقلاب اسلامی از نوعی بلاتکلیفی نظری - سوای مشکلات حوزه عمل - رنج می‌برد. فقدان مبنا و هویت تئوریک مختص انقلاب اسلامی که هیچ تلاش و عزمی جدی هم برای دستیابی به آن صورت نگرفته است؛ تلاشی که ناظر به تبیینی جامع از هنر، متناسب و هم‌تراز با افق انقلاب اسلامی و اهداف تمدنی آن باشد. این آشفتگی تئوریک بیشتر به رویکرد طرح بحث درباره هنر در معنای گسترده، هنر دینی در معنای ویژه و هنر و انقلاب اسلامی به معنای ویژه‌تر بازمی‌گردد. وجه اهمیت رویکرد، به نوع استنتاجی است که ما از هنر و ظرفیت‌های آن کرده و سپس نتایجی که برای ما دارد، بازمی‌گردد؛ هر رویکردی فهم و نتایج نظری (و عملی) خاص خود را به بار خواهد آورد.

امروزه تأثیر شرایط اجتماعی بر محتوای علم و رویکرد انتخابی در تحقیقات علمی امری محرز است. معنای این امر، این است که در مطالعات صورت‌گرفته درباره هنر اسلامی، توجه به شرایط جدیدی که از انقلاب اسلامی شروع شد، حضور ایجابی ندارد. انقلاب اسلامی افقی تمدنی مبتنی بر دین را در پیش روی جامعه ایران اسلامی گذاشته و به تبع، اکنون که دین در موضع اداره جامعه استقرار یافته، اقتضائات چنین موضعی باید در مطالعه هنر نیز اعمال شده و هنر را از رویکردهایی که آن را از عینیت فهم و تبیین مستقل می‌کنند، نجات داد. گذری بر عناوین و محتوای پژوهش‌های موجود درباره هنر اسلامی، بر محوریت رویکرد فلسفی عرفانی به مسائل نظری هنر اسلامی و دینی صحنه گذاشته و گویای این واقعیت است که هنوز در پژوهش‌های هنر اسلامی، خبری از هنر در موضعی سازنده و ایجابی در ساحت انقلاب اسلامی نیست.

در این میان رویکرد قابل دفاع برای ارائه طرحی نواز هنر اسلامی و مکان‌یابی اجتماعی تمدنی از هنر، رویکرد تمدنی است که ضمن توجه به مبادی فلسفی و عرفانی هنر، از فعال‌سازی ظرفیت‌های هنر به مثابه پدیداری عینی و

تمدنی نیز غفلت نمی‌ورزد. رویکرد تمدنی به هنر از جهاتی قابل دفاع است که به اختصار توضیح داده می‌شود:

اول، جامعیت رویکرد تمدنی به هنر است. مقیاس تمدن، کلان‌ترین مقیاس بوده و در آن سعی می‌شود فهم هنر تا مقیاس تمدن و عینیت اجتماعی بسط پیدا کند. وقتی هنر به مقیاس تمدن بسط یابد آنگاه از تمدن‌سازی با پشتوانه بیشتری می‌توان صحبت کرد، حال آنکه در رویکردهای دیگر، هنر یا مستقل فهم شده یا پیوند آن با عینیت عقیم است؛ در واقع بسیاری از رویکردها مؤید برشی غیر کارآمد به هنر بوده، درحالی‌که هنر در رویکرد تمدنی قامت تمدنی به خود گرفته و تا مقیاس عینیت امتداد می‌یابد، تاجایی‌که رابطه آن با سایر شئون اجتماعی نیز روشن و واضح می‌شود. این رویکرد تصویری از هنر را پیش روی می‌گذارد که انتظارات ما از هنر را با شرایط جدید اجتماعی هماهنگ می‌سازد.

دوم، اینکه هنر در قامت و جامعیت تمدنی، بستر حرکت و پویایی می‌شود. امروزه در فضای مباحث علمی و تحول اجتماعی، گونه‌ای رخوت و رکود احساس شده و فاصله‌ای محسوس بین نظر و عمل افتاده است. این مسئله ظاهری نمایشی و ویتربینی به مباحث نظری هنر داده و در تقرب نظر و عمل نیز توفیق چندانی حاصل نکرده است. این امر تا اندازه‌ای معلول نوع معرفت‌شناسی ما از هنر و رویکرد اتخاذی ما بوده است. از این رو رویکرد تمدنی از آن جهت قابل دفاع است که غایت آن عینیتی به نام تمدن بوده و اساساً نقطه عزیمت‌ش مباحث تمدنی محسوب می‌شود. به طور مثال مباحثی که با رویکرد فلسفی و عرفانی - خاصه در جریان موسوم به سنت‌گرایی - به هنر ارائه شده‌اند صرفاً تصویری جذاب از هنر اسلامی ارائه می‌دهند که آن هم در گذشته قابل جست‌وجو است و نه

امتداد و تعیین آن در شرایط عینی امروز ما.

سومین دلیلی که بر این رویکرد می‌توان ادعا کرد همراهی و پاسخ به پرسش زمانه ماست. این روزها دغدغه تمدنی، دغدغه‌ای جدی برای ملت‌های مسلمان است؛ به‌ویژه ملت ایران که پیش‌قراول بیداری اسلامی و تأسیس حرکتی بوده که بنای احیای تمدن نوین اسلامی را دارد. بستر و شعار حرکتی ایران همان الگوی ایرانی پیشرفت بوده که در تمامی موضوعات ضمن نگاهی فرابخشی و تمدنی، به دنبال الگوی هماهنگ آن با سایر حوزه‌ها در مقیاس تمدنی نیز است.

در پایان مقدمه لازم به یادآوری است که این مقاله به‌هیچ‌وجه به دنبال کاستن ارزش سایر رویکردها به هنر نیست و تمامی آنها را در جای خود قابل دفاع و استفاده می‌داند، ضمن آنکه باید اذعان کرد در تکوین رویکرد تمدنی به هنر، بدون بهره‌ز آنها ره به جایی نبرده است. این نگاشته در بخش درآمد شامل تعریف و ترسیم نسبت تمدن، فرهنگ و هنر بوده و سپس به سهم آن در تمدن اسلامی می‌پردازد. همچنین برای روشن شدن بیشتر بحث به مصادیقی از تجربه تمدنی اسلام در هنر اسلامی نیز اشاره شده است. در پایان بحث جمع‌بندی رویکرد تمدنی به هنر اسلامی نیز قرار دارد.

چارچوب نظری؛ فرهنگ، هنر و تمدن

فرهنگ به شیوه‌های گوناگونی مورد تعریف و توصیف قرار گرفته است و مباحث متعددی درباره آن مطرح شده که ضرورتی به بررسی آنها در اینجا نیست، بلکه بهتر است مفهومی مشهور و مقبول از آن را به اشتراک گذاشت و بر اساس آن بحث را جلو برد. چون بنای تعریف تمدن را نیز داریم و مقیاس بحث نیز تمدنی بوده، بهتر است از نسبت انسان و تمدن شروع کنیم تا چارچوبی برای به بار نشستن بحث حاصل شود.

با فرض اینکه جامعه بسط درون انسان است، نسبت انسان با تحولاتی که در حیات اجتماعی و تمدنی خویش رقم می‌زند را می‌توان با سه لایه وجودی او توضیح داد:

فطرت: ذات و مبنایی‌ترین لایه وجودی انسان که بنیادی‌ترین تعلقاتش یعنی امیال فطری در آن نهفته‌اند؛ عقل و اندیشه؛ که بینش حرکت و سنجش را به انسان می‌دهد؛ عمل و تجربه. در واقع مناسبات تمدنی و اجتماعی بشر در تأثیر و تأثر این سه لایه در نظامی طولی. البته به صورت رفت و برگشتی. شکل می‌گیرد. انسان ذات و وجود اصلی‌اش فطرت بوده که ودیعه الهی و نقطه اتصال و ربط او به خداوند است. انسان در فطرت خویش معادل ساحت ثبوت است؛ شامل گرایش‌ها و امیال فطری. فطرت انسانی در این لایه یا فطرت راجعه به حق. یعنی رجوع و نظرش به حق است. و یا فطرت غیر راجعه و محجوبه است. پس از آن مقام عقل است که مقام اثبات و تصدیق است؛ تصدیق آن جهت‌گیری بنیادین انسان و گرایش‌های مرحله پیش که منجر به تولید بینش پشتیبان و حجت‌ساز می‌گردد. و سپس مرحله تثبیت و اقدام است که تحول و تولید بیرونی را برای انسان رقم می‌زند. البته این ارتباط به نحو دیالکتیک نیز مصداق دارد، به طوری که عمل و تجربه بر بینش‌های انسان و یا بینش‌ها بر گرایش‌های او نیز تأثیرگذارند.



هنر در ساحت انقلاب

اسلامی از نوعی بلا تکلیفی

نظری. سوای مشکلات

حوزه عمل. رنج می‌برد.

فقدان مبنا و هویت تنوریک

مختص انقلاب اسلامی

که هیچ تلاش و عزمی

جدی هم برای دستیابی به

آن صورت نگرفته است؛

تلاشی که ناظر به تبیینی

جامع از هنر، متناسب

و هم‌تراز با افق انقلاب

اسلامی و اهداف تمدنی آن

باشد.

انقلاب اسلامی افقی تمدنی
مبتهی بردین را در پیش
روی جامعه ایران اسلامی
گذاشته و به تبع، اکنون که
دین در موضع اداره جامعه
استقرار یافته، اقتضانات
چنین موضعی باید در
مطالعه هنر نیز اعمال شده
و هنر را از رویکردهایی که
آن را از عینیت فهم و تبیین
مستقل می کنند، نجات داد.

ادراکات انسانی کیفیت و دایره فرهنگ انسانی را تعیین می کنند. بر اساس توضیحات بالا انسان سه لایه از ادراکات و به تعبیری فرهنگ را دارد:

اول، فرهنگ حاصل از گرایش های بنیادین که قوه ادراک سازنده آن قلب است؛ این فرهنگ، فرهنگ بنیادین است که گرایش های اساسی یک جامعه را شکل داده و غایات و جهت آن را تعیین می کند.

می توانیم بگوییم لایه قلبی که شامل دریافت های قلبی به توافق جمع رسیده می باشد، باورهای جمعی است که در واقع ارزش ها و اخلاق جامعه را رقم می زند. ارزش ها و اخلاق هر جامعه بنیادهای هر فرهنگ را تشکیل می دهد؛ از این رو آن را لایه بنیادی فرهنگ می خوانیم. (زاهد، ص ۳۹۲) دوم، ادراکات حاصل از عقل که متأثر از گرایش ها و مبین آنهاست. فرهنگ شکل گرفته در این لایه، فرهنگ تخصصی بوده که بخش خودآگاه فرهنگ را می سازد. فرهنگ تخصصی لایه خودآگاه فرهنگ انسانی است که مختص نخبگان و مولد علم و دانش در یک جامعه است. به تعبیری عقلانیت سبک زندگی در یک تمدن در این فرهنگ حضور دارد.

فرهنگ تخصصی عبارت است از آن دسته ارتکازات و پذیرش های اجتماعی که تولیدکنندگان و مصرف کنندگان آن، افراد محدودی از جامعه هستند، که دارای سطح تحصیلات و سواد بالاتری می باشند. اطلاعات تخصصی، اطلاعاتی است که هم افراد کمتری به آن محتاجند و هم افراد محدودتری به آن امکان دسترسی دارند. در مجموع امکان پاسخگویی به مشکلات و معضلات و ناهنجاری های پیچیده تر جامعه را امکان پذیر می سازد. توجه به ارتباط بین علم و فرهنگ در جامعه و تأثیرگذاری علوم تخصصی، در شکل دهی به لایه مهمی از فرهنگ نمایان می شود. علم، فرهنگ ساز است؛ زیرا ارتکاز می آفریند و معیار ارزش گذاری و تعیین هنجار و ناهنجار در جامعه قرار می گیرد. (پیروزمند، ۱۳۸۸، ص ۵۷)

لایه سوم ادراکات هم برخاسته از حواس است که فرهنگ عمومی و مجموعه کنش های جمعی را سامان می دهد. لایه حسی که آشکار می گردد و در رفتارهای عموم مردم تجلی می یابد آداب و رسوم و کلیه رفتارهای جمعی است که فرهنگ عمومی نامیده می شود.

فرهنگ عمومی به معنای مجموعه نیازهای فرهنگی است که عموم و آحاد جامعه با آن روبه رو بوده و مبتلا به آن می باشند. فرهنگ عمومی عرصه ای از فرهنگ است که تولیدکننده و نیز مصرف کننده آن، عموم و آحاد جامعه هستند و این صرف نظر از وابستگی آنها به طبقه اجتماعی خاصی و یا سطح تحصیلات و یا حرفه آنهاست. آداب و معاشرت، مراعات حقوق دیگران، نظم، وجدان کاری، انضباط اجتماعی و مسایلی از این قبیل، در این مجموعه می گنجد. (همان، ص ۵۶)

فرهنگ و تمدن در شبکه ای از روابط این سه لایه تکوین و صیوروت می یابند و انسان این گونه به تمدن ها دست می یابد و ساختار وجودی اش (گرایش ها، بینش ها و کنش ها) تا مقیاس تمدن بسط می یابد. فرهنگ لایه حامل گرایش ها و بینش ها بوده که در کنش ها و عینیت جمعی خود را نشان می دهد. در واقع فرهنگ لایه نرم و معنوی حیات بشر است که در جلوه محسوسی چون تمدن ظهور می یابد. تمدن نیز لایه سخت و محسوس است که فرهنگ را

در ساحت حس و عین نمایان می‌کند؛ فرهنگ در جولان عمومی و اجتماعی خویش در قامت تمدن به استقرار و تثبیت می‌رسد. نسبت فرهنگ و تمدن را می‌توان به نسبت روح و جسم نیز تعبیر کرد که تمدن به سان ظرفی محمل استقرار روح فرهنگ در خویش است.

تمدن به سان جلوه محسوس فرهنگ مقام استقرار و تثبیت فرهنگ است. تمدن چون بازنمایی فرهنگ بوده، لاجرم همان فرهنگ را تذکر داده و به عبارت دیگر بازتولید می‌کند. هر تمدن، فرهنگی را که نمایش می‌دهد، بازتولید و تقویت نیز می‌کند؛ چراکه مثل یک کالبد دارای روح - همان فرهنگ - عمل می‌کند. در نهایت می‌توانیم تمدن را فرهنگ به عینیت نشسته تعریف کرده و فرهنگ را هم اداکات به توافق جمع رسیده؛ (زاهد، ۱۳۸۴) اعم از ادراکات قلبی، ذهنی و حسی که معرف سه قسم فرهنگ می‌باشند: فرهنگ بنیادین، فرهنگ تخصصی و فرهنگ عمومی.

حال در این چارچوب جای هنر را در کجا می‌توان یافت؟ طبیعی است که در این رویکرد هنر را در مکانی بین فرهنگ و تمدن ببینیم. هنر شأنی از وجود انسان است که چکیده لایه‌های وجودی انسان را در خود داشته و آنها را به هم پیوند می‌زند؛ از سویی فرهنگ را در کالبد و جلوه محسوس به تعین رسانده و از دیگر سو به لحاظ جوهر انضمامی‌اش، تمدن را به عقبه‌ای از گرایش‌ها و عقلانیت‌ها منتسب می‌سازد. هنر کارش تجلی عینی و ملموس فرهنگ در ساختارها و کارکردهای گوناگون عاطفی، اندیشه‌ای و عینی است.

متن و تحلیل

در این قسمت سه ظرفیت هنر اسلامی از حیث تمدنی تبیین می‌شود. این سه ظرفیت در کلیت

تمدن اسلامی حضور داشته و پیش‌برنده پروژه تمدن اسلامی هستند؛ ماندگاری، کمال و وحدت. ماندگاری و ثبات، حرکت عرضی تمدن بوده و ضامن استقرار تمدن اسلامی است. کمال، حرکت طولی تمدن اسلامی را تضمین کرده و تمدن اسلامی را از سایر تمدن‌ها متمایز می‌کند. وحدت، نیز بسط ارزش محوری و بنیانی تمدن اسلامی، یعنی توحید، است که در ساحت تمدنی اسلام به واسطه هنر ظهور می‌کند. در واقع ماندگاری و کمال تاروپود تمدن به سان یک فرش را می‌سازند که وحدت نقش آن است.

ماندگاری تمدن اسلامی از مجرای هنر

از حیث نظری تمدن ساحت استقرار و تعین فرهنگ است؛ یعنی فرهنگ و ادراکات جامعه انسانی در تمدن به تثبیت و عینیت می‌رسند. در عالم اسلام متعلق ادراکات انسانی واقعیتی فراتر از نشئه مادی و محسوس است که اجمالاً غیب نامیده می‌شود. بازتاب چنین باور و ادراکاتی در هنر لاجرم ماندگاری آثار هنری را رقم می‌زند. آثاری که به لحاظ برخورداری از ارزش‌های بنیادین اسلامی فراتر از زمان و مکان رفته و مفهوم ماندگاری و ابدیت را ایجاد می‌کنند. این کارویژه هنر همیشه مورد توجه بوده است، حتی در سایر تجارب تمدنی. انسان‌ها، حکومت‌ها و ملت‌ها به هر میزان که از ارزش‌ها و ادراکات متعالی تری برخوردار بوده‌اند، امکان ماندگاری بیشتری را به واسطه هنر برای خویش فراهم نموده‌اند. سز اینکه سیاستمداران همیشه سعی در تمسک به هنر برای ماندگار کردن نام خود داشته‌اند، از همین ظرفیت هنر برمی‌خیزد. حال همین قائده به حکومت‌ها و تمدن‌ها نیز قابل تسری است. ساخت انواع ابنیه، مجسمه‌ها، نگاره‌ها و نقاشی‌ها، نوشتن کتب و ... به همین ظرفیت هنر بازمی‌گردد.

در مقابل اگر ادراکات نازل و محدود پشتوانه فرهنگ قرار گرفت، ماندگاری تهدید شده تا جایی که مجموعه تمدنی را به تزلزل و دگرگونی می‌کشاند. انکار هستی فراتر از وجه محسوس در تمدن غرب، پشتوانه هنر مدرن است که اساساً ثبات و ماندگاری را از آن گرفته و هنر را تبدیل

به مد کرده است، به گونه‌ای که این تغییر و نبود ثبات، اساس تمدنی غرب را به خطر انداخته است. نتیجه چنین وضعی نفی تمدن است؛ زیرا تمدن با چیزهای زودگذر و متغیر محقق و متداوم نمی‌شود. طلیعه هنر مدرن با امپرسیونیسم است که در آن نبود ثبات و درک لحظه‌ای از واقعیت محسوس اساس کار هنرمند است. از پی این مکتب مکاتب متعدد با تاریخ مصرف محدود یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند.

«امپرسیونیسم، شد آمد پر خروش، حرکت بی‌وقفه، و در واقع یک هنر شهری است. چون تغییرپذیری، ریتم عصبی، تأثرات ناگهانی و همواره‌گذرا را توصیف می‌کند؛ و دقیقاً با همین کیفیت، بر بسط عظیم مشاهده حسی، حدت تازه حساسیت، تحریک‌پذیری نو دلالت دارد. امپرسیونیسم معیار حقیقت را در یک لحظه مجرد و فرد و یگانه می‌بیند و نوعی قیام در برابر ارزش‌های پایدار و سنتی و الگو شده است. امپرسیونیسم اصل را بر پیشامدها می‌گذارد و آنچه را که در یک آن می‌بیند مبنای ادراک و حقیقت زندگی می‌داند؛ حقیقت یک زندگی که نمی‌توان بر ثبات آن پافشاری کرد. این ابهام در شکل است که رابطه‌های موجود در واقعیت و درک آن را پیچیده می‌سازد و نمایشی متهورانه از یک دگرگونی بی‌سابقه است که نوعی عصبان در برابر سنت و ماندگاری، که سبب شکست و دلزدگی شده‌اند، شمرده می‌شود. (زاهد، ۱۳۸۴)

میزان ماندگاری و استقرار تمدن نیز به میزان بهره‌مندی آن از حقیقت و شئونی از حیات انسانی است که با حق و منبع وجود متصلند که این نیز محملش هنر و هنرمند مسلمان است. تمدن به هر میزان که از حقیقت برخوردار شود، بقا می‌یابد. بر این اساس تمدن‌ها ناگزیر از رجوع به هنر بوده و هستند؛ چراکه جلوه‌های تمدنی با هنر تعیین یافته و تمدن را ماندگار می‌سازند. از این رو هنرمندان پایدارند و هنرهای تمدنی ماندگار. در تمدن به هر میزان که رد پای اتصال به حقایق به واسطه هنر یافت شود، تمدن نیز تمدن‌تر است. برخلافش اگر حیات انسانی از هنر فاصله بگیرد و بر مدار غریزه و فردیت حرکت کند، از پیوستگی،

استقرار و ماندگاری فاصله خواهد گرفت.

با هنر چیزی در زمان و آینده پدیده و پایدار می‌شود و با این پایدار شدن است که شاعران به آینده تعلق پیدا می‌کنند. اما اگر هنر پایدار و ماندگار است، منشأ آن را موجود فانی نمی‌توان دانست و شاید درست آن باشد که بگوییم هنر چون نشان بقا دارد از جای دیگر می‌آید، هر چند که با زمین نسبت دارد و از ما زمینیان جدا نمی‌شود. به عبارت دیگر، هیچ موجودی غیر از بشر از هنر بهره ندارد. (داوری اردکانی، ۱۳۸۴، ص ۱۲)

تجربه امروز تمدن غرب و فقدان هنر فطری و حقیقی و جایگزینی مد به جای هنر، غرب را از تمدن و استقرار فاصله داده است. مدها و سبک‌ها صورت‌های زودگذر رفع حوائج هستند که در پاسخ به نیازهای فردی و جمعی در دوره جدید بر حیات انسان عارض گشته‌اند و مدام می‌آیند و می‌روند. مدها لاشه‌های بی‌روح عاری از هنر در زندگی روزمره هستند، با تاریخ مصرف محدود؛ لذا انسان را در تلون و تنوع، سرگردان و مجنون می‌سازند. اساساً مد تکوینش به روزآمد بودن و تغییر است. یعنی با دو چیز عجین است: یکی تغییر دائم و دیگری به‌روز بودنش. این هر دو مقابل ماندگاری و ثباتی هستند که تمدن برای تکوین و بقایش بدان‌ها نیاز دارد.

شعر حافظ، مولوی و سعدی و دیگر مفاخر فقط آثار و مفاخر فرهنگی نیستند، بلکه مقوم فرهنگ و تمدن ما بوده‌اند. در حقیقت به دوام فرهنگی و تمدنی ما یاری رسانده‌اند. این آثار، ما را با حقایق و ارزش‌های فراتر از حال، زمان و مکان پیوند می‌دهند و بقای ما را تضمین می‌کنند. در مقابل اگر هنر، حدیث نفس شد و بر مدار نفس و امیال فردی جلو رفت، از دوام و ماندگاری فاصله می‌گیرد؛ چون از زمانی به زمان دیگر و از فردی به فرد دیگر متفاوت شده و یا اگر جنبه جمعی بیابد

زود تاریخ مصرفش به پایان می‌رسد و برای نسل پسین همان جامعه هم به‌کار نمی‌آید. شعر نو، نقاشی جدید، گرافیک و رمان - به معنای تفسیر من منتشر مدرن - نمی‌توانند و بنا ندارند نسل‌ها را تغذیه کنند، حال آنکه سعدی و حافظ با تمامی نسل‌ها از گذشته تا آینده متصلند؛ چون از فطرت و تعلقات بنیادین برخوردارند و به قوام فرهنگ و ماندگاری تمدن یاری می‌رسانند.

رجوع ما به تاریخ صنایع و آثار ماندگار هنر اسلامی در نقاط گوناگون جغرافیای جهان اسلام نیز مؤید مختصه ماندگاری این آثار است. در تمامی نقاط دنیا که فرهنگ و تمدن اسلامی حضور داشته یا دارد، ماندگاری هنر تمدنی اسلام قابل ردیابی است، به‌رقم شرایطی که بعضاً مناسب بقا هم نبوده است. برای مثال می‌توان به سبک و معماری برخی ابنیه دوره اسلامی اندلس در اسپانیا اشاره کرد. امروزه اسلام در اسپانیا و اندلس حضور تمدنی ندارد، ولی معماری اسلامی هنوز بقای خویش را حفظ کرده است؛ نگوییم آن را حفظ کرده‌اند، بلکه باید پرسید چه سبب شده است که بماند؟ احساس نیاز و تعلق بنیادین. در غرب حتی معماری عصر دین‌مداری اروپا، یعنی قرون وسطی موسوم به گوتیک، نیز بهره‌ای از این ماندگاری دارد. انسان غربی نتوانسته و نخواسته آنها را نابود کند چون نحوی احساس تعلق عمیق به آنها داشته است؛ تعلق به ماندگاری.

امروزه آنچه به‌عنوان چهره تمدنی کشورهای مسلمان سراغ داریم تلفیق و ترکیبی از ساختارهای مدرن - که نوعاً غلبه با آنها است - و باقی مانده‌ای از میراث تمدن اسلامی است. برای ملت‌های مسلمان دغدغه بقا و حفظ آن دسته از میراث اسلامی موضوعیت داشته؛ چراکه انسی دیرینه را با آن در خود یافته‌اند. انسی که نسل‌های متعددی از همان ملت با آن روزگار گذرانده‌اند.

این میراث بعضاً به‌رقم تغییر شرایط سیاسی علیه مسلمین و سیطره فرهنگ غیر اسلامی در کشورهای یادشده باز هم بقا یافته است.

حکایت معماری و هنر و ادب اسلامی در سایر نقاط عالم اسلامی از جمله ترکیه و هند نیز چنین است. بنای تاج محل به‌رقم خصومت هندوها با مسلمانان، هیچ‌گاه مورد تعرض قرار نگرفته و بلکه خود را در میان نسل‌های متعدد برای حدود چهار قرن نگاه داشته است. آثار متعدد اسلامی در ترکیه نیز چنین است. نگاهی به استانبول که به‌مثابه اندلس در تاریخ مناسبات و رقابت‌های تمدنی دست‌به‌دست شده نیز گویای این است که هنر تداوم‌بخش روح اسلام و معنویت در عمق دوره جدید است.

رقابتی که امروزه در کشورهای مسلمان در مصادره میراث هنری و ادبی به نام خود مشهود است، لزوماً به خباثت و مقاصد سیاسی بر نمی‌گردد، بلکه از ظرفیت هنر برای پیوند زدن انسان به بی‌نهایت و ماندگاری خبر می‌دهد؛ چون انسان به لحاظ فطری خواستار بی‌نهایت است. تلاش ترک‌ها در انتصاب مولوی و مثنوی به خود، ادعای افغان‌ها در تعلق فردوسی و شاهنامه و کوشش تاجیک‌ها در احیای فردوسی و شاهنامه، همه گویای این حقیقت هستند که در دوره کنونی زندگی بشر در ابتلا به تجدد گرفتار مدها و سبک‌های زودگذر شده، از این رو مسلمین به دنبال مأمنی هستند که آنها را به حقیقت گره زده تا فطرت بی‌نهایت طلب خویش را تسکین دهند.

کمال تمدن اسلامی از مجرای هنر

هنر اسلامی دارای نحوی ملازمت با کمال انسانی است. این ملازمت بازتاب فرهنگ و ادراکات تشکیل‌دهنده فرهنگ اسلامی می‌باشد؛ اعم از ادراکات بنیادین، تخصصی و عمومی. تصویری که اسلام مبتنی بر تمام هستی از حضور انسان در این جهان می‌دهد، نشان‌گر فاصله‌ای است که انسان از کمال دارد. انسان برای تربیت و حصول کمالات که چیزی جز فضایل اخلاقی و مقام بندگی در حیث فردی و جمعی نیستند، فلسفه دیگر برای

حیات در این دنیا ندارد. هنر به طور طبیعی تجسم این کمالات و ساده کردن تحصیل این کمالات است. از همین رو است که واژه هنر در تجربه تاریخی در معنای فضیلت و کمال است. انجام خوب هر کاری هنر محسوب می‌شود که این معنا اکنون نیز در فرهنگ اسلامی حضور دارد؛ البته اگر حجاب برخی از تلقی‌های جدید را آن بزدایییم.

کلمه هنر در ادبیات فارسی قدیم، نه به معنای خاص امروزی آن، بلکه به معنای عام خود که ریشه در همان معنای قدیم، عبارت است از: نیکی، پاکی، فضیلت، شجاعت، دانش، تقوا و به طور کلی کمالات خاص انسانی. (حکمت، ۱۳۸۴، ص ۱۸۷)

در واقع هنر انجام خوب کار و کار خوب انجام دادن است. در تعبیر امروزی وقتی فعلی را به انجام هنرمندانه توصیف می‌کنیم، منظور انجام خوب کار است که به شیوه، فرم و بیانی نیک صورت گرفته است. از این رو هنر در معنای عامش خوب زندگی کردن و در معنای خاصش آفرینش‌ها و فرم‌هایی است که مؤید خوب زیستن انسان مسلمان در سلوک دینی‌اش است. به طور مثال ساخت مساجد با سبک‌های مختلف اسلامی برای انجام خوب عبادت و اقامه ذکر است. خوشنویسی، تلاوت، نگارگری و حتی هنرهای تزئینی مثل تذهیب و تشعیر و هنرهای سنتی دستی مثل فلزکاری، سفال‌گری، خاتم‌کاری، شیشه‌گری و ... همه برای خوب زیستن و به کمال انجام دادن امور و شئون گوناگون زندگی است.

انسان در نگاه فلسفی و عرفانی ربطی وجودی به خداوند دارد. رشته و ریسمان این ربط در فطرت نهاده شده و خود را در گرایش‌ها و تعلقات خداخواهی و میل به پرستش و کمال‌خواهی نمودار کرده است. دین در معنای عام، اسلام به طور خاص و شریعت و طریقت اسلامی به صورت اخص مسیر سلوک مسلمانان و امت اسلام هستند. این سلوک بر محور آموزه‌های اسلام کمال انسان را رقم می‌زند. حقیقت این کمال نفی غفلت از ربط ذاتی انسان به خدا، تقرب انسان و وصول به مقام خلیفه‌اللهی است. انسان وقتی در مسیر سلوک و قرب قرار دارد از طریق شریعت و طریقت برای نیل به حقیقت متصف و متصل به حق می‌شود و به نوعی تشبه به اسما و صفات حق می‌جوید. این تشبه و تقرب سرّش در فطرت و شکوفایی و ظهور قربی است که در ذات انسان است. اساساً معنای عین‌الربط بودن انسان به حق، نیز به همین معناست. اگر این درک را ارتقا ببخشیم می‌بینیم که سلوک انسانی و نیل به کمال با موانعی همراه است؛ موانع درونی که نفس است و موانع بیرونی که شیطان و طاغوت هستند. نفی دسته دوم موانع وقتی موضوعیت پیدا می‌کند که دین از قرائت حداقلی فاصله گرفته و در موضع حداکثری و تمدنی قرار گرفته



ماندگاری و ثبات، حرکت

عرضی تمدن بوده و ضامن

استقرار تمدن اسلامی

است. کمال، حرکت طولی

تمدن اسلامی را تضمین

کرده و تمدن اسلامی را

از سایر تمدن‌ها متمایز

می‌کند. وحدت، نیز بسط

ارزش محوری و بنیانی

تمدن اسلامی، یعنی توحید،

است که در ساحت تمدنی

اسلام به واسطه هنر ظهور

می‌کند. در واقع ماندگاری و

کمال تاروپود تمدن به سان

یک فرش را می‌سازند که

وحدت نقش آن است.

باشد. آنگاه مفهوم هنری دینی نیز تحول می‌یابد و مفهوم کمال در آن بانفی موانع ملازمت می‌یابد. فضائل به همان میزان حاصل می‌شوند که رذائل نفی شوند. از این رو کمال، نفی همه تعلقات به غیر از خدا بوده که چنین درکی از کمال در هنر بازتاب‌های خود را خواهد داشت.

انقلاب اسلامی بی‌شک موجب چنین هنری بوده و این معنا از هنر را برمی‌تابد، نه هنری که تنها شناخت حقایق را مد نظر داشته باشد. در واقع مفهوم هنر در انقلاب اسلامی به تکامل رسیده و وارد مرحله دیگری می‌شود. مبارزه و ورود هنر به درگیری حق و باطل مفهومی است که در هنر تمدنی انقلاب اسلامی برجسته می‌شود و انتظارات جدیدی را از هنر تعریف می‌کند؛ زیرا مبارزه با طاغوت ارزش جدیدی است که با انقلاب اسلامی طرح شده و باید در هنر نیز بازتاب پیدا کند.

شکوفایی ظرفیت کمال‌بخشی هنر اسلامی، تجسم کمالات انسان مؤمن با توجه به ظرف دین‌داری عصر است. هنر اسلامی عواطف و تعلقات انسان‌ها را در هر عصر با کمالات آن پیوند زده و تجسم می‌بخشد تا آن کمالات به صورت عینی و عملی جلوه کنند. هنر، وجود انسان‌ها اعم از عواطف، اندیشه‌ها و وجدان‌ها را در افق جامعه با کمالات متصل و مرتبط می‌سازد.

هنر زمینه‌ساز حرکت اجتماعی از یک مرحله به مرحله دوم است؛ به تعبیر دیگر هنر سازوکار تکامل و توسعه اجتماعی را آماده می‌کند؛ یعنی اگر حرکت اجتماعی حرکتی رو به تکامل باشد، هنر انگیزه‌های اجتماعی لازم را برای عبور از یک وضعیت به وضعیت دوم را فراهم می‌کند. زبان هنر زبان ارتباط با انگیزه‌های انسان است و در جهتی که هنر فعال است، ارتقای وجدان ایجاد می‌کند و در نتیجه مطالبات جدید و نظام نیازمندی‌های جدید طرح می‌شود؛ بنابراین کار

هنر آماده‌سازی بستر اشتداد و تکامل نیاز و توسعه ارضای آن است. (میرباقری، ۱۳۹۴، ص ۱۵-۱۶)

وحدت تمدن اسلامی از مجرای هنر

تلقی انسان مسلمان از هستی که برخاسته از تعالیم و علوم اسلامی اعم از کلام، فقه، فلسفه و عرفان است، درکی واحد و یک‌پارچه از آن را ارائه کرده است. هستی ساختاری منسجم و متحد دارد به‌گونه‌ای که هیچ خلل و فساد در آن راه ندارد. این تلقی از توحید به‌عنوان نقطه ثقل باورهای اسلامی آمده و هنر از بهترین مجاری بیان و تجلی توحید در تجربه تمدنی اسلام بوده است.

هنر اسلامی اساساً از توحید، یعنی پذیرش وحدت الهی یا مشاهده آن سرچشمه می‌گیرد. (بورکهارت، ۱۳۸۶، ص ۱۰۸)

جوهر تعالیم و تربیت اسلامی توحید است که در اسلام و تاریخ اسلامی با تکیه بر سنت قولی و فعلی معصومان (ع) و سپس متکلمین، حکما و عرفا معنا و حقیقت آن عمق و بسط یافته است. متکلمان با پرداختن کلامی در چارچوب خالق یکتا و مخلوقات و تبیینی مبتنی بر روایات و آیات، حکما با ترسیم نظامی علی و معلولی که از علت تام مستقل واجب‌الوجود بالذات. نشأت گرفته و حضور علت‌العلل در تمامی معلول‌ها. ممکن‌الوجودها. و عرفا با مفهوم بود و نمود یا مفهوم تجلی حق تعالی به اسما و صفات نظر انداختند و توحید را به مرتبه احدیت. اعیان ثابت. و واحدیت ذات. مرتبه تعیین اشیا. برگرداندند.

تبیین توحید در علوم مختلف مؤید تصویری از هستی است که ساختار شبکه‌ای هستی متشکل از مخلوقات را به مبدایی واحد و بی‌همتا در تمامی صفات بازمی‌گرداند که به سوی غایات خود در حال سیر و تطور است. انسجام و یک‌پارچگی در سراسر آن حضور دارد. این انسجام و یک‌پارچگی در هنر به شکل‌های مختلف ظهور و بروز داشته است. در نظریه‌پردازی‌های فلسفی و عرفانی درباره هنر اسلامی وحدت از مختصات هستی‌شناختی هنر بوده و همیشه مفاهیمی چون تقارن، توازن، تعادل و تناسب

مورد تأکید قرار گرفته‌اند. در حقیقت این مفاهیم بازتابی از نظرگاه وحدانی هنرمند و پژوهش‌گران مسلمان به هنر بوده‌اند. توضیح این مفاهیم برگرفته از وحدت، چه در توضیح ماهیت هنر اسلامی و چه تبیین یک هنر خاص به‌گونه‌های مختلف بیان شده است. از جمله معماری است که اساساً از آن به هنر وحدت یاد شده است.

با در نظر گرفتن بنیادی‌ترین اصل سنت اسلامی، یعنی اصل وحدت، و تلاش برای درک اینکه معماری ایرانی در دوره اسلامی تا چه حد مطلوب خود را در تلفیق همه جنبه‌هایش برای نیل به این وحدت می‌جست. (اردلان، ۱۳۸۰، پیش‌گفتار)

وحدت نیز در آثار هنری اسلام موج می‌زند. در بخش چارچوب نظری اشاره شد که هنر اسلامی ماهیت انضمامی دارد و ملازم با پیوستگی هنرمند با هستی است و این پیوستگی به‌طور طبیعی از هنرمند به اثر منتقل می‌شود. در واقع هستی در هنر اسلامی پیوسته و یک‌پارچه است و طبیعی است که وحدت متناسب با هر هنر موجد تناسب و زیبایی می‌شود و در حیث تمدنی انسجام و قوام را حاصل می‌کند. در سطح آثار هنری، هر اثر هنری یک وحدت درونی دارد که زیبایی اثر نیز تا حدودی از آن نشأت می‌گیرد و سپس اثر با محیط پیرامونی خودش وحدت می‌یابد. این خط سیر تا کلیت تمدن اسلامی مصداق دارد. در واقع تمدن اسلامی خود معلول و نمایشگر وحدت است، و این را تا حد قابل توجهی مدیون هنر است.

معماری را اساساً هنر وحدت نامیده‌اند؛ چراکه یک اثر معماری در سطوح گوناگون دارای وحدت و یک‌پارچگی است. اول تناسب کالبد با موضوع است. در معماری مسجد، کالبد عین کاربری مسجد بوده و همان کار و تأثیری را دارد که محتوای مسجد برای آن است. یعنی ساختار و کالبد مسجد خود عین خضوع بوده و در خشوع نمازگزار مؤثر و موجد آن است؛ به عبارتی در هماهنگی و یک‌پارچگی با آن است. سطح دیگری از وحدت، در یک مسجد به‌رقم کثرت ظاهری، وحدت نقوش و طرح‌های هندسی است؛ از این رو طرح‌های هندسی اسلامی با وجود

کثرت و شلوغی موجد فضایی هستند که هیچ‌گاه تنش‌زا و خسته‌کننده نیستند. وحدت مسجد با محیط بیرونی و اطراف نیز در مرتبه بعدی قرار دارد. بنای معماری اسلامی در تضاد با طبیعت و یا محیط بیرونی مثل بازار و یا غیره نیست، برعکس غرب که شهر در نفی و نابودی طبیعت شکل گرفته است.

خانه سنتی ایرانی به نوعی گسترش و امتداد مسجد تلقی می‌شود. به این معنا که سادگی و طهارت مسجد را استمرار می‌بخشد. در مقیاس وسیع‌تر، کل طراحی شهر با مسجد مرتبط است و این امر علاوه بر نقش مرکزی مسجد در شهر سنتی ایرانی، به‌گونه‌ای بسیار دقیق‌تر، از اصل وحدت و انسجام سرچشمه می‌گیرد که بر همه شهر، از خانه‌های شخصی تا شهر در کلیت آن حاکم است. (نصر، ۱۳۷۵، ص ۷۸-۷۹)

در هنر خطاطی و نگارگری حضور وحدت ملموس و عینی است. این امر را از توجه به نظریات اندیشمندان اسلامی در باب هنر نیز می‌توان فهمید؛ برای مثال نظریه ابن‌هیثم درباره منشأ زیبایی در هنر خط را می‌توان مورد توجه قرار داد: حُسن خط تنها از صحت اشکال حروف و ترکیبشان با هم برآید، چندان که چون ترکیب و نظم حروف به‌هنجار نباشد، خط نیکو نبود. همچنین صورت بسیاری از مشهودات تنها به سبب ترکیب و نظم میان اجزایشان نیکو و خوشایند نماید... (نجیب اوغلو، ۱۳۷۹، ص ۲۵۸) ابن‌هیثم زیبایی «الحسن» را نه به عاملی بسیط، بلکه به تعامل پیچیده‌ای میان بیست‌ودو عامل تعریف کرد (نور، رنگ، فاصله، مکان، سختی، شکل، اندازه، جدایی، تداوم، تعداد، حرکت، سکون، زبری، نرمی، شفافیت، کدورت، سایه، تاریکی، زیبایی، زشتی، همانندی، ناهمانندی) تنها دو تا از این عوامل، نور و رنگ (که خود خاصیتی از نور است)،



هنر اسلامی در ایجاد

انسجام و یک پارچگی در

جامعه اسلامی نقشی بسزا

دارد. هنر با ایجاد هم‌گرایی

و وفاق جمعی ذهنیت و

تصویر متحد از جامعه

اسلامی ایجاد کرده و فردیت

انسان‌ها را در جمعیت آنها

به تصویر می‌کشد.

قدرت تحریک دارند؛ یعنی می‌توانند در نفس تأثیری ایجاد کنند که صورتی زیبا جلوه کند. بیست عامل باقیمانده باید طی جریان ادراک بصری در ذهن ترکیب شوند. (همان)

در نظرگاه فلسفی و عرفانی وحدت در آثار هنری حیثی وجودی و انضمامی دارد؛ چراکه تجلی واحدیت حق در نظام هستی است که از مجرای انس هنرمند با هستی در اثر، انعکاس می‌یابد. در واقع وحدت در آثار هنری تمدن اسلامی عارضی نبوده، بلکه منضم به آن و موجد زیبایی و حظ هنری است. در واقع صفات زیبایی و حسن، تناسب، تقارن، حرکت، لطافت، صلابت، آهنگ، نظم و غیره در آثار هنری معلول وحدت در هنرمند بوده که در مخاطب نیز وحدت و توحید را بازتولید می‌کند. تمدن اسلامی، تمدنی توحیدی است و با هنر اسلامی به اوج نمایش و تربیت توحیدی می‌رسد.

ارتقای این درک از وحدت در تمدن اسلامی ملازم با توجه و بسط وحدت به جامعه انسانی است. در هر صورت آثار هنری برای مخاطب و جمع آفریده می‌شوند، پس باید در وحدت انسانی و اجتماعی نیز مؤثر باشند. مطالعات موجود هنر اسلامی از آن حیث که در نظرگاه فلسفی و عرفانی مقیاس فردی را لحاظ کرده، از بخشی از ظرفیت‌های هنر اسلامی، که معطوف به جامعه و عینیت اجتماعی است، غفلت کرده و لذا وحدت را صرفاً در مضامین و فرم - به‌طور کلی آثار - مورد توجه قرار داده‌اند.

نگاه عارفانه‌ای که واحد مطالعه آن فرد است و تنها فرد را رشد می‌دهد، منتهی به هنر اجتماعی نمی‌گردد. این هنر اگر هم موفق باشد، افراد را منزوی می‌کند و آنها را بریده از جامعه پیش می‌برد. هنری که بخواهد بسترهای اجتماعی را به بستر تکامل مطلوب تبدیل کند، هنری است که واحد مطالعه آن جامعه است و مبتنی بر یک جهان بینی و نگرش تاریخی و فلسفه تاریخ صحیح حرکت می‌کند. (میرباقری، همان، ص ۱۷)

هنر اسلامی در ایجاد انسجام و یک پارچگی در جامعه اسلامی نقشی بسزا دارد. هنر با ایجاد هم‌گرایی و وفاق جمعی ذهنیت و تصویر متحد از جامعه اسلامی ایجاد کرده و فردیت انسان‌ها را در جمعیت آنها به تصویر می‌کشد. زبان هنر زبان تفاهم بین‌المللی و بین نسلی است؛ هنر زبان ارتباط جمعی و موجد تفاهم است. (همان، ص ۱۵)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

آنچه در این نگاه‌سته صورت گرفت، تلاشی برای ایجاد حساسیت نسبت به ضعف رویکردهای موجود مطالعه هنر اسلامی، به‌ویژه رویکرد عرفانی فلسفی، و ضرورت اتخاذ رویکرد تمدنی درباره هنر اسلامی در ساحت انقلاب اسلامی است؛

از این رو ضمن توجه به ظرفیت‌های هنر اسلامی که در رویکردهای عرفانی و فلسفی بیان شده، سعی شد از دریچه رویکرد تمدنی این مختصات توضیح داده شود.

با عنوان چشم‌انداز بحث در وجه سلبی خوب است که برای اثبات بیشتر مدعای مقاله به بررسی تمدن مدرن غرب با عنوان تمدنی که به طور دقیق از سه کارویژه یادشده فاصله گرفته و راه انحطاط در پیش دارد نیز صحبت می‌شد تا هویت ایجابی هنر تمدنی اسلام با تکیه بر وجه سلبی و غیره خود، پررنگ‌تر شود. البته این جزء توجهات و گام‌هایی است که برای آینده مورد نظر نگارنده است.

از دیگر ضروریات چشم‌انداز، تثبیت رویکرد تمدنی به هنر است که در حال حاضر در عالم اسلام مورد غفلت است. در واقع آنچه ما امروزه بدان نیازمندیم ایجاد فهم تمدنی از دین است برای نظام‌سازی و تمدن‌سازی؛ در باب هنر هم قصه همین است و تا زمانی که به ظرفیت‌های هنر به طور حداکثری در مقیاس تمدنی نیاندیشیم، حرکت ما در احیای تمدن نوین ناقص بوده و در این راه طرفی نخواهیم بست. پس اخذ رویکرد تمدنی به هنر و ایجاد فهم تمدنی از آن، لازمه تمدن‌سازی است. لازمه فهم تمدنی هنر، توجه جدی به مطالعات هنر و تمدن با مقیاس جهان اسلام بوده و استخراج مسئله‌های میان‌رشته‌ای هنر و تمدن برای اندیشیدن و تولید راهبرد جهت به عرصه عمل کشاندن ظرفیت‌های هنر اسلامی و هنرمندان مسلمان است.

در کنار اقداماتی که به تقویت جنبه پژوهشی و معرفتی کار می‌انجامد و بنیان‌های تئوریک را پایه‌گذاری می‌کند، مجموعه‌ای از اقدامات عملی نیز ضروری است: اول، شناسایی ظرفیت‌های علمی و نیروی انسانی جهان اسلام در بخش هنر تمدنی که باید لاجرم در مکانی به یکدیگر پیوند

خورده و از ظرفیت‌های یکدیگر با خبر شوند؛ دوم برنامه‌ریزی راهبردی برای به اشتراک‌گذاری تجربه‌های معاصر و حرکت‌هایی که در احیای هنر اسلامی صورت گرفته است؛ سوم تکثیر الگوهای تمدنی موفق در عرصه هنر جهان اسلام نیز می‌تواند منشأ حرکت‌های جدی گردد. ■

منابع

- اردلان و بختیار، نادر و لاله؛ حس وحدت؛ تهران: نشر خاک، ۱۳۸۰.
- بورکهارت، تیتوس؛ ارزش‌های جاویدان هنر اسلامی، ترجمه سید حسین نصر؛ تهران: حقیقت، ۱۳۸۶.
- بورکهارت، تیتوس؛ روح هنر اسلامی، ترجمه سید حسین نصر؛ تهران: حقیقت، ۱۳۸۶.
- پیروزمند، علی‌رضا؛ الگو و مبانی مهندسی فرهنگی؛ قم: فرهنگستان علوم، ۱۳۸۸.
- حکمت، نصرالله؛ حکمت و هنر در عرفان ابن عربی (عشق، زیبایی و حیرت)؛ تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۴.
- زاهد، سید سعید؛ «در باب توسعه فرهنگی در ایران»، فصلنامه پژوهشی راهبرد یاس؛ تهران، ۱۳۸۴.
- زاهد، سید سعید؛ «فرهنگ به مثابه رسانه بین اراده و عمل»؛ تهران، ۱۳۹۲.
- داوری اردکانی، رضا؛ هنر و حقیقت؛ تهران: رستا، ۱۳۸۴.
- میرباقری، محمدمهدی؛ گفتارهایی در مبانی هنر؛ قم: کتاب فردا، ۱۳۹۴.
- نجیب اوغلو، گل‌رو؛ هندسه و تزیین در معماری اسلامی، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی؛ تهران: روزنه، ۱۳۷۹.
- نصر، سید حسین؛ هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسیمان؛ تهران: سوره، ۱۳۷۵.

معرفی

■ معرفی مرکز علوم نوین اسلامی «معنا»

دوفصلنامه اندیشه تمدنی اسلام ۲۷۷

